

قَالَ اللَّهُ تَتَّانِزُكَ وَتَعَالَى فاعلم انه

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

وَقَالَ جَبَلٌ جَلَّالُهُ وَكَم نَوَالُهُ

مُحَمَّدٌ رَسُولٌ لِلَّهِ

وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ

الحمد لله المنان ومن زمان سعاده اقران صحفه كرمه اعني

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

از تصنيف منيف كاشف اسرار شريعت و طريقت واقف اولو امرت
و حقيقت عالم حقاني عارف رباني حضرت مولانا ابو محمد حسن
صاحب سرمندي و مجددي و نقشبندی ادام الله به ظله الكريم
و نفعنا بالظرف عكارم فضيلة العميم با استقام خدام درگاه مجددي عليه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لا إله إلا الله محمد رسول الله كلمة حق عليها يحيى النفوس ويها تبت الشاة للدين الامتن
بيان اعترافه بخلق الله تعالى في اين كلمه شريفه صلايمان و مركزه داره اسلام و سبب فجات از دوزخ
نيران و سبب رضا حضرت رحمان است و اين كلمه شريفه نزد او تعالى القدر شرف عظيم دارد كه
كه اگر سفت آسمان و خفت زمين در يك پله ترازو باشد و پارچه كاغذى كه بر او اين كلمه شريفه نوشته
باشد در پله دوم ترازو شود پرايئنه پله ترازوى كلمه شريفه سنگين و راجح خواهد شد حديث
بجمله مشهور معروف است و اين كلمه شريفه القدر عزت نزد او و كار عالم كه ساق عرض مشتمل
خود را به نوشتن ميس كلمه طيبه آراسته است و اين كلمه گوهر يكسانه و جوهرى به است كه حق بيايد
و تعالى بفضل خود آن را بجماعه مومنين عطا فرموده است در اولاد حضرت آدم عليه السلام
في صد نود و نه حصه و از اين نعمت محروم كرده است بمقتضائى حكمتى كه هم او داند و في صد نيك حصه
را با آن نواخته است كه همين مضمون در احاديث ثابت است و آن يك حصه كه او را جنين نعمت عظمى
داده است و اهل توحيد و اسلام است افسوس هزار افسوس كه ما اين قدر اين نوازش و شرف
اين عظيمه به همانند الله شيطان بعين و عدد ميسن را در اين شريفه كرده در حصه كلان از ان
عظيمه و همين قديم را دست اندازى ياديم و بمقتضائى و سادى باطله او را سلف ضايع خود نگه داشته
راى و فكر خود را از اقل و فعل پشيمان خود بهتر و صوابتر دانسته در بيان خود جملده هفتاد و سه فرق
پسند اريد كه هر يك از ان مذاهب خود را حق و ديگران را باطل دانسته بر سر پيكار استاده است
و مستشرق ائمتى على ثلاثه و سبعين فرقه حديث مشهور است در اين هم حكمتى است كه او داند
و هر فرقه بسنگ كتاب الله نمود و آيات كريمه او را سسند خود دانسته مذاهب خود را قومى و حقى
مى پسندارند بصل به كشيرو او يمدى به كشيرو ايسر او مفيد حق باطل
مفروض بكم حكى يعنى صادقى مصد و قى نكتم و ان كيت ان نكتمى است كه خبر توانى
كلمه طيبه بنام نامى او شريف است صلاى الله عليه و سلم كه كتاب الله بر قلب مبارك
افزاد شده است و شرح صد براى نبيدين اسرار قرآن هم او را حال است و نظير بطن قرآن
و ناسخ و منسوخ آن هم او ميداند او را عليه الصلوة والسلام اصحاب بودند علما ائمتا اتقيا

که مشکلات احادیث و تالیفات منسوخ و مقدم و موخر و محکم و ناول آرزو آنها حیدر نقد
 در چنین مواضع چنانچه فیصله خود بقول و عمل اصحاب نکنیم نزد مواضع اختلاف
 استماع یا سکوت آن که طبقه ثانی از خیر القرون اتباع اصحاب بودند علماء و ائمه
 و اقتیاب چنانچه فیصله خود بقول و عمل اتباع اصحاب نکنیم و در مواضع اختلاف
 اتباع یا سکوت آنها طبقه مجتهدین مطلق و مجتهدین فی الذمیب بودند که آنها هم
 علماء و ائمه و اقتیاب بودند بعضی در خیر القرون بعضی متصل خیر القرون چنانچه فیصله خود
 بقول و عمل مجتهدین نکنیم و اجماع ائمه محمدیه علی الصلوة والسلام پس از طبقه تابعین
 بر صریحه ائمه در همین مذاهب اربعه معروفه مشهوره است و حکم لایحتمل استماع
 علی الصلوة اجماع حجتی قطعی است و شاید برای هر کتب مذاهب اربعه است
 بسط و تفصیل این اجماع در محفل خود مسطور و مقرر است - مو ضوح این رساله
 دیگر است و آن اینکه کلمه طیبه را در حصه است حصه اولی که لا اله الا الله است
 در توحید ذات پاک او تعالی است مضمونه جامع و مانع و مختصر و نافع و بهتر و
 افضل و امن و اطمینان است و لقب عرب در باب توحید او تعالی ازین
 کلمه طیبه دیگر پیدا شده است و نخواهد شد علماء و عرفا ائمت در معانی و اسرار
 و معارف و آثار این کلمه طیبه کتب و رسائل بسیار نوشته اند معنائی کلمه طیبیه
 لا معبود الا مقصود و لا موجود الا الله بحسب ابتداء سلوک و در وسط آن و انتها
 آن در کتب سلوک تفصیل مسطور است اما معنائی اسم اقدس اطهر الله بحسب
 اشتقاق و وضع و حمل اگر چه عارفان نوشته است اما هر کس آخر الامر اعتراف بجز
 و قصود خود از درک حقیقت آن کرده تفویض علوم و اسرار این کلمه طیبیه توحید را هم
 بواجب لا شریک نموده اند -

ز حسن غایتی دارد و سدی را تهن یا بلین بمیرد نشسته مستقی و دریا همچنان باقی
 آری حادث از قدیم چه ماند و فلانی از باقی چه توان گفت و زارت هوایه که از خط شعاعی
 آفتاب جلوه گر می شوند از حقیقت آفتاب چه دانند مخلوق عاجز که پس از نهادن
 هزار حجاب واقع شده است از کیفیت خالق خود چه آواک تو باشند کرد آن زبان
 گراست که بحق ستایش او گویند و آن قلم گراست که بجز معرفت او پویا گردد

دو بینان بارگاه است: غیر ازین بی برده اند که مستند لایله الا الله و بعد
 لا شریک له له الملك وله الحمد و هو على کل شیء قدير تعالی ربنا
 ان ان یصل الی سر اوقات غزه و علاله وصف و اصفت او مدح مانج
 لان الادراک شرط للتغریف فاذا عدم الادراک عدم التعریف صابر نے کہ
 بسید ان از ذات پاکش تعبیر کرده شود نیست الا انکہ گوئیم کہ او موجود است
 نہ بوجود خارج از ذات و واحد لا شریک است فی ذاتہ و صفاتہ و سمیع است
 نہ بہ گوش تعبیر است نہ بچشم متکلم است نہ بزبان قادر است نہ بہ لشکر عالم است
 نہ بہ تسلیم حی است نہ بر روح مرید است نہ بدل کمون است نہ با سباب بلکه این صفات
 ذات مقدس او تعالی را بغیر احتیاج آله و اسباب میسر است و او تعالی از
 نسبت کہ قدم او را ابتدائے می داند ابدی است کہ دوام او را انتہائی فی او تعالی
 از زمان و مکان پاک است کہ خالق زمان و مکان است۔

تحدوث و امکان و تغییر و تبدل را بذات پاکش و اسی نیست وجود و جمیع صفات
 وجود او تعالی را حقیقی است و ماسوائی را مجازی اگر ماسوائی را وجود است وجود
 ظلمی است کہ وحدانیت او تعالی انفاضائی تفردی کند اگر ماسوائی را وجودی
 یا بی مرتبه کانت ثابت شود و حدانیت باقی نمی ماند و او تعالی عالم است
 بکلیات و جزئیات عالم سبحان من یعلم ما قبل الیام و مکابیل البحار و عدد
 قطر الامطار و عدد ما فی اللیل والنهار ما تسقط من درته الا یعلمها ولا حجة فی ظلمات
 الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین علی شیء مخلوقی در ایچ صفحتی
 با او مشارکتی بلکه مشابہتی ندارد الا ظلمت و تعکس و دلالت مسنوع
 بر صنایع او تعالی جسمانی نیست کہ جسم منافی تنزه است هیچ چیز با او متحد شود و نہ
 او بچیزی متحد شود۔ تجزی و تبعض و حلول و سریان را بذات پاکش را ہی نی
 و عقول علم را بہ درک صفاتش گذرگا ہی نی اینجا حیرت در حیرت است العجز عن
 درک الادراک او را ک او تعالی مکانی نیست کہ اگر مکانی بودی مکان محیط او
 بودی و هو یحیط بشیء محیط موحیط موحیط محیط محیط موحیط محیط موحیط
 مکان بودی و ساس سیم بسیم می شود او جسمانی نیست نسبت استوی بعرض معظم

در عالم علوی بذات پاکش چنان نسبت بهیت است در عالم عقلی در این بیت مکان
 بیوتت اود آن عرشش محل اقامت اوبلکه ازان نسبت محض تعظیم عرشش
 و ازان نسبت محض تشریف بیت است به عتقا شکار کس نشود دام این
 کین جا همیشه باد بیت ست دام را - او مقالی مشکلم است بکلام قدیم نه کلامی که از حرف
 و صوت خیزد بلکه در بیان کلام از ذات پاکش بکفایتی است که عقول مادر ادراکش
 عاجز است و همچنین تمامی صفات او سوال اگر کسی گوید که شما در عبارت فوق لفظی اتحاد
 و تجزی و حلول از ذات پاکش نوشستی و حدیث قدسی مشهور ملازالعبه تیقراب
 الی بنوافض حتی اجبته فاذا اصبیه کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یر
 یرید ه التی یربعلش بها فی بصر و بلی یسمع دلی بعلش را معنی چه باشد گویم که
 این از اثر صفات است یعنی بعد حصول درجه محبت صفت سمع و بصر و قدرت
 او مقالی بران عبد چنان جلوه گر می شود که آثار مرتبه خود دید او ظاهر می کنند دین را
 بمثلای روشن منجم و لایله المثلک الاعلی طبع آتش احراق و طبع آب
 ابروست و هر دو بهم مخالف اما اگر آب را در ظرفی بآتش نمی کم کم اثر احراق ازان
 جذب کرده بعد جوشیدن در احراق چون آتش می شود و کار آتش میکند
 و حل آنکه از آتش هیچ جزوی در آب نیست همچنین صفات قدیمه با وجود مخالفت
 ذاتی در صفات حادثه اثر خود آنقدر ظاهر می کنند گویا عین اومی شود - اینجائی
 تبعض و تجزی نیست اینجا ظهور اثر است و این قاعده بخاطر دار که در بسیاری از مباحث
 اعتقادی رعیند است و او مقالی خالق عباد و افعال عباد است و الله خلقکم و مسا
 تعلون و بنده نه محبور محض است نه مختار محض بلکه او تعالی خالق افعال و بنده
 کما سب آن است حرکت مرتعش چون حرکت مرد صحیح نیست که این بقصد است و آن
 بضر قصد و همین اختیار جزوی که تعبیر ازان بقصدی می شود این تعبیر نیز از تنگی
 عبارت است سبب مواظده و معاوضه عبد است قصر بامر و اراده شاه تعبیر می شود
 و کسب آن علم می کنند پس نسبت قصر شاه حقیقی و بعلمه مجازی است و او تعالی
 فاعل مختار است هر قدر فی که در مخلوق خود می کند بمقتضای حکمت و عدل و العاقب
 است اگر کسی یک غلام خود را اسر آوردن پشماره خوب از جنگل دیگر غلام را امر مختار

حاضر می دید گفته نمی شود که در حق علام اول ظلم کرد مطیع را جزای جنت بقبض
 اوست عاصی را سزای دوزخ بعد از اوست که ایستاد عاصی
 دفع عمل او و تقاضای نافع و ضار در هر مدتی بر مفضل است اما نسبت
 ضرر و صلاحیت یا در تعالی سواد است نه در عالم که در خود دانند و اول تعالی
 اول و آخر و ظاهر و باطن است و این صفات متضاده در ذات پاکش بلیغ در
 کمال اتحاد است و اول تعالی را صفت عظمت و کبریا و صفت است و بندگان را
 عیب که این صفات بحقیقت او را می سرزد و بنده را نمی سرزد که باو صفت بندگی کبریا
 راست نمی آید و اول تعالی را صفات صفاتی و اول تعالی جمله قدیم اند و آهنگان عین
 ذات اند نه غیر آن گفته نمی شود که علم عن علام است یا غیر آن و اول تعالی اراده
 کننده خیر و شر است اما بجز راغبی و از شر نلاف است گفته شد که هر گاه از
 شر ناراض است پس ازاده و تقدیر خلاف مرعی برای چه زیرا که شر که خلاف
 مرضی است نسبت بهماست نه نسبت باو تعالی که آنجا خیر و شرش هم رنگ یکدیگر اند
 و این را همیشه و واضح کنیم باو شاه که بر حقیقت خود فرمان امر و نهی می نویسد
 در دفتر فرمان هر دو برابرند تمیز در آن بعد عمل رعیت پیدا می شود ازین وجه که کفر و ایمان
 در دفتر فرمان برابرند کفر در آنجا هیچ قیاسی حتی ندارد که مصدر امر و نهی یکی است و اول تعالی
 را مخلوق کبیره سواد کس آنچه ما از او دیدیم تو اینم در زمین و آسمان موجود است
 و آن اجسام لطیفه اند قسمی ازان قدرت است که بسان مشرع از ملائکه گویند و بعضی آنها
 محمودین ابامورعلوی و صفی اند غذائی شان تسبیح و تقدیس است و ایجاد و افاد این
 وار بر آنها راه ندارد و قسمی ازان ناری اند که بسان مشرع از اجنه گویند ماسور باد
 امر شرعی اند چون بنی آدم تولد و تناسل و ایجاد و انقار آنها راه دارد غذائی
 شان همین غذائی بنی آدم است بطریق سرقه و فراوان را در بطریق ایجاد حق
 هر صاحبان را و شایعین نوعی ازان است که بارش اشعاشی جن و انس در عالم ثالث
 که از عالم ارواح گویند و آن ارواح صلحای نبی آدم است که بعد مفارقت جسد سبب
 مناسبتی که با ملائکه در سندان برداری در ایام زندگی پیدا کرده اند ملحق بملائکه میشوند و
 ماسورین بامر صلح عالم چون ملائکه می شوند و اول تعالی را در ملائکه مقربان در گاه اند -

علی اختلاف براسم و الوانهم که بمرتبه رسل نبی آورده اند و تمامی ملائکه از اسرار سن
 شیاطین پاک اند و حق تعالی را در نوع نبی آدم بنده گان بقرت درگاه اند
 که لیکن شرع آنها انبیا و رسل گفته می شود و تفصیل احوال شان در حصه دوم
 مظهر مطهره خواهد آمد و او تعالی را وعده های خراجی غیر و وعید های جزائی
 سلسله جمله حق است که روز قیامت هر یک بر محل خود بلا کوه کالت نظر خواهد شد
 جنت و دوزخ و صراط و میزان و حساب و کتاب جمله اتق است و موجود است بوجود
 خارجی نه آنکه محض خیال و اسباب خوف در جاست و او تعالی لم یلد و لم یولد است
 که قول و تناسل علاقه حدوث و جسمانیت است و حق تعالی از ان پاک است او تعالی
 بواسطه رسل ملائکه علیهم السلام امر و نهی که در ان غیر معاش و معاد عباد است به انبیا
 در رسل نبی آدم هر قوم را بلغته آن فرستاد است بر جمله کتب منزله سماوی و صحف
 انبیا و در رسل نبی آدم هر قوم را جمله کتب و صحف و امر و نهی از انزل تا به ابد بیگ کلام
 نبی است که آنهم سبب از حرف و صوت باشد ایجاد کرده است که کلام منسل مقضی
 تعداد امانت در این است و بر او تعالی از زبان نگذرد که او خالق زمان است و دلیل
 عبود امکان است و امکان کذب و خلف و عد بر او تعالی اعمال است و الفاظ موهومه
 جسمانیت که در قران و احادیث وارد شده است چون دیده و ساق و عروج و نزول
 و استبوی و لغت و بصیرت و جمله از قبیل متشابهات است مشرب منعمین در ان اذعان
 و سکوت است و مشرب متاخرین تاویل نیک است که شایان تقدس او تعالی باشد
 و او تعالی از خود نوش و خواب و غفلت و سهو و لشیان پاک است که این جمله علامات
 احتیاج و نقائص است و منافعی اند صمدیت و تقدس او تعالی را اعمال حسنه سبب دخول
 جنت نیست بلکه علامت است بر آن و اعمال سیئه سبب دخول دوزخ نیست بلکه علامت است
 بلکه زیرا که دخول جنت و دوزخ پیش از وجود انسان و بر انان زوجه است و تقدم سبب
 بر سبب جزوی است و وجه دیگر اینکه تخلف سبب از سبب ممنوع بخلاف علامت که تکلف
 از جاز است و این قاعده بخاطر دار که بس مفید است و او تعالی شیطان را طاقت اغوائی
 انسان داده است خصوص در وقت نزاع روح که ذان وقت برای سلب ایمان بسبب
 عقاید کوشش سخت بعمل می آرد بخانا الله تعالی من شده و عذاب قبر قاسقان و

کافران را دشواری بخیر و منکره نه کس را در قبر حق است حق تعالی تنعم مراحل طاعت
 را حد ایام بر نوح و تعذیب مراحل طغیان را در آن موقع فرج را یا شمول بدن میدهد
 تعذیب و تنعم بدن در قبر محسوس ظاهر بنیان نمی شود چنانچه فرحت در حمت شخص خواهد بود
 محسوس بیداران نمی شود حشر اجسام و تنعم حیات و تعذیب و ذرخ روح را بعد از
 است نه چنانچه بعضی محرومین گمان می برند که تنعم و تعذیب فقط روح راست
 باقی مسائل اعتقادی در کتب مطوله تفصیل مسبوط اند مستحاضاتک لاعلم لنا

الاما علمتنا انت العليم المحکم

حمد ثانیة کلمه طیبیه محمد تر رسول الله است یعنی شخصی که نام مبارکش محمد است
 صلی الله علیه وسلم اور رسول و فرستاده خداست بسوئی خلقی برائے تبلیغ احکام
 شریف ساول باید که ما بدانیم این کس را که اور رسول خداست بسوئی مایان که آن
 کیفیت و از کجا است حسب رتب او کدام است فعل و قول او صییت و او پر ادر وقت خود
 در میان چندین خلایق مضمحل بر رسالت شد و کدام دلیل است بر رسالت او و جوابهای
 این سوالات در ضمن چهار فصل بیان می شود فصل اول در بیان عظیم قدر و منزلت
 او نزد حق تعالی بدان وقتکه الله تعالی کسیکه او را حق تعالی برای رسالت بسوئی
 خلق فرستاده باشد آن را بهترین مخلوق خواهد بود لان قدر الرسول بقدر الرسل چنانکه بر سلس
 پروردگار عالم و خالق و مالک اولین و آخرین است رسولش که از نوع بنی آدم است هم
 باید که بهترین بنی آدم باشد و بجهت تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض رسول آخر الزمان
 افضل و اشرف تمامی رسل است عقلا و فعلا اما عقلا ایس او خاتم الانبیاست و در خاتم خاص
 نام سلطان ثبت میشود که عزت و وقار خط کعب خاتم است اگر بر کدام زمان شامی مهر شاه
 ثبت باشد تمام فقرات فوقیه آن خط و اربب القبول می افتد و اگر بر آن خط خاتم سلطان
 نباشد در اعتبار هیچ کس نمی آید پس عزت و وقار و قبول انبیا متقدمین و شرافت
 ماضیه سبب وجود مبارک آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و علی جمیع الانبیاء و
 المرسلین زیرا که او خاتم سلطانی است و بمصدق است مر انبیاء ماضی را اگر گویند از کجا معلوم
 شد که او علیه الصلوٰة والسلام خاتم سلطان است گوئیم ثابت شده است که در میان دو
 شاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم نشان خاتم بود و در خاتم نام سلطان ثبت می شود

و نام رسول مقبول را حق تعالی از نام خدا پیدا کرد که اخلاص احدی در حق نداشت مگر سبک
 حلقه میگرد آن جلالت علامت عبودیت است و همین نام مبارک حضرت عیسی روح
 علیه السلام شارت داد قوم خود را که مشرک بر رسول یابی من بعدی است نه احمد پس چونیکه
 او را علیه الصلوة والسلام حق تعالی خاتم النبیین خواند و نامش را خود خواند معلوم شد
 که بعضی نام احد در همان خاتم نام احمد را جا داد و اسم شریف احد در لفظ و نه نام
 الهی شان علیحدت است لانه بیدل علی مجامع صفات الجلال کما دل الله علی جمیع صفات
 الاکرام و در عوض اسم جلالت واقع شده است قل هو الله احد احد را اگر بدل گوئی
 از لفظ الله بدل در حکم تبدیل عند مست یعنی قل هو احد و اگر خبر ثانی گوئی هر جور جز
 ثانی عوض خبر اول است یعنی هو احد اندازد علوق در شرف مرتبه او علیه الصلوة والسلام
 از اینجا باید فهمید که بعضی نام خود نام او را در خاتم نوشت سبحان الله زهی عزت زهی شرف
 زهی رتبت زهی محبت اما نقل پس آیات قرآنی در شرف و فضل او علیه الصلوة و
 السلام زیاده از آن است که در تحریر آیند اما تبرکاً چندی نوشته می شود که کریمه قل
 انکمتم تحبون الله فاتبعونی دعوی محبت خود را موقوف کرد بر پیروی او
 و محبت که الله محب رزقی کشاد که محبت او تعالی با بنده نیز موقوف
 بر همان پیروی او است علیه الصلوة والسلام یعنی تا وقتیکه پیروی او نکنید نه دعوی
 محبت شما با خدا صادق است و محبت خدا با شما متحقق نمکد و غیر اینکه اتباع او علیه
 الصلوة والسلام علی العموم بصیغه امر واجب فرمود و تخصیص اتباع او بمافیة رضی الله
 و غیره مخصصات نکرد تا بدانی که جمیع اقوال و افعال او علیه الصلوة والسلام رضی
 از او نیز افضل الرسل است بعد نبینا علیهم الصلوة والسلام فرمود فاتبعو لیه ابرایم
 صیغها و حکام ملت او زیاده از چند افعال مخصوصه نیست کریمه دیگر یا ایها النبیین
 انما ارسلناک شاهداً او و مبشراً و نذیراً و دعا علیا الی الله باذنیه و
 سواجا منیوا - درین آیه در شان را علیه الصلوة والسلام نیز صفت ستود اول
 نام مبارک او را در محل خطاب بجمه تعظیم مسبد بلقب نبی فرمود آنکه در تمام خطابات
 قرآنی جز بلقب نبی یا رسول مخاطب نفرموده و این کمال تعظیم و محبت است -

دوم او شان را شاه فرمود و معلوم است که فتح هر مقدمه متوقف بر عظمت
وجودت است چنانچه است ذوالرا علیه الصلوة والسلام حق تعالی از طرف خود شاه
ساخت برائے امام محمد خالق بر خلق پس ثابت است اینک اگر در مخلوق او تقاضا
دیگر چون ابویا بهتر از ابودوی برایشه آزا شاه خود کردی و اذین فلیس نسوم
اورا علیه الصلوة والسلام بیشتر فرمود یعنی بشارت دهند که مرزومه مؤمنان را
به دخول جنت و نعیم مخلد ابدی در رضائی ایزدی و معلوم است که بیشتر سلطانے از اخص
خواص او میباشد که اسرار و عنایات سلطان را بخلق رسانند خصوص در زمین اموری
که عقل مفتنی وقوع آن نباشد پس لازم است که بیشتر چنین شخصی باشد که
که زبان او زبان سلطان و قول او قول سلطان بلاکم و کاست باشد چهارم او را
نیز فرمود یعنی ترسانند زمره کافران به دخول جهنم و عذاب الیم مقیم ابدی و غضب
الهی و اذین لازم است که منوصوف بصفات بشیر باشد و نه کسی قول او را قابل اعتماد
ندانند پنجم او را علیه الصلوة والسلام داعی الے الله باذنه فرمود یعنی معنائی رسالت
و نبوت را گویا خود باری تعالی برایشی افشایند خلق خود واضح نمود که این نبی در سوال
ما دیگر هیچ کاری با شما ندارد بجز اینکه شما این را ببوی ما میخواهد مقصود از نبوت
در مسالت هم همین است چنانچه سلطان وقت دعوتے بر تکلف در محل برای مخصوص
خود برائے رعیت مہتیا سازد و کسی مالا خاص مقربین خود که اتحاد بنسبت و قومیت با
رعیت داشته باشد بفرساید و او آمده صلائی عام در دہلیس هر که دعوت
او را قبول کرد باذراع نعیم مت از گشت هر که رد کرد محروم ماند وزیر عتاب آمد لفظ
باذنه عجیب جلوه نیک درین موقه میکنند یعنی این گمان نکنید که داعی از خود آمده ما را
میخواند لاه و الله بلکه او باذن و امر بآمده است پس ای گروه کلابندگان عاجز اجابت دعوت
ما نکنید که باذن ما دعوت میدهد نه از طرف خود ششم او را علیه الصلوة والسلام
سراج مدینه فرمود یعنی چراغ روشن چونکه مردم از ندای خود غافل گشته و در
تاریکی کفر و جهالت و ظلم و طغیان بگردگمال رسیده اند و از سبب یہاں تاریکی با انواع
ملاکت مبتلا گشتند کسانے سنگ تراشیده خود را محمود دانستند -
کننے آفتاب و ماهتاب دستاره دار عبادت کردن گرفتند کسانے آتش

لا سر بر زمین تقبید می بنادند رحمت بے غایت الهی بحال این گمراهان بچو شش
 آمد دور عین همان تاریکی چراغی روشن تر از آفتاب تر ستاد که بر دستان او
 مردم معبود و تحقیقی را بشناسند و از عبادت مخلوق بسوی خالق رجوع کنند
 که این چیزها خود محتاج معبود اند که بجهت حاج معبود باشد چه طور ممکن است
 که خود مخلوق بشود یا اتفاق عقلا مخلوقند و مخلوق را خالق ضروری است پس این اشیاء
 که در تخلیق خود محتاج خالق اند در مدد عبادان خود محتاج تر اند پس مستحق
 عبادت محتاج اولی یا عینی مطلق در سراج نودست و نور او از روشن و اشیائی
 مصبوعی نیست بلکه نور او از عکس از سوز السموات و الارض است چو نکه او علیه الصلوة
 والسلام نه بود و نور را سایه نمی باشد از ان وجه او را سایه نبود لیس له ظل -

خصائص کبری مقصود آن که این شخص که داعی الی اللہ باذن است چراغ روشن از نور
 الهی برائی پس بر شمایان مد دست دارد پس پیروی او کنید که شما یا ترا بدست خانه
 دار السلام رساند پس کریمه سابقه قبل افکنتم تخمونه اللہ فاتبعونی یحسبکم اللہ
 یا این کریمه گوید اجمالاً تعقیب در روح و بدن است کریمه و هار هیت اذ رمیت و لکن الله
 سهمی فعلی او را علیه الصلوة والسلام فعل خود فرمود و این آیه اشعار به اسراری می کند که
 تعبیر از ان بچشم بصیرت صدری و لا یطلق لسانی در خود تحریر نیست بهتر آن باشد که سر
 دوستان بگو گفتند آید در حدیث دیگران - کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا
 اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقرآن کجهر بعضکم لبعض
 ان محبط اعمالکم و انتم لا تشعرون الایات الثلاث درین کریمه ارشاد
 آداب است در حق او علیه الصلوة والسلام که آواز بائی خود را بر آواز او بلند نکنید
 و او را چون یکدیگر خود بدانید که بنام خالص او مخاطب شوید بلکه آواز بائی خود بطریق نادب او
 آهسته کنید و در حضورش با هم مکالمه با آواز بلند نکنید و او را بنام بخوانید بلکه یا بنی اللہ
 و یا رسول اللہ خوانید و اگر چنین نکنید و سوء ادب کنید اعمال صالحه شما این را محبطه و نابود
 خواهد کرد و شما این بخیتر خواهید بود از محبط اعمال بدانکه اعمال را بصیغه جمع بطریق
 محمود فرمود بهترین اعمال ایمان است پس معلوم شد که با ذات آمدن او سوادب
 می کند ایمان او در معرفت زوال می آید و او بدبخت از ان آگاه نمی باشد اگر کوفی در قرآن

قرآن مجید و ما کان اللہ لیضیح ایماکم آمده است و تو گفتی که در ترک ادب ایمان ضایع می شود
 گوئیم که مراد از ایمان در کرمه نکره نماز است که به تبع او علیه الصلوة والسلام طاعت
 بیت المقدس خوانده بودند و آنهم بطریق تعبیث او ضایع شدند که از جهت ادب مخالفت
 نکردند پس بعدین آیت در ضمنی برای مطلب مظاهر شدند یکی آنکه لفظ ایمان در مثال
 بهم مترادف اند و در هم محیط اعمال سبب ادب مفهوم مخالفت آنکه در صورت سوگند ادب
 ایمان در اعمال محیط می شوند کرمه و کان فضل الله علیک عظیما کیست
 عظمت و جلال قدس او تعالی دانند ادنی فضل او را اندازند نمی تواند نمود هر گاه فضل
 او متصف بعظمت شود پس بیان مقدار او بیرون از طاقت بشری است ای عزیز
 راز آنست که در میان او علیه الصلوة والسلام و در میان خالق است غیر از آن
 چنانچه فان فضل رسول الله لیس له یحد فیعرب عنه ناطق
 بضم ی پس از خدا بزرگترنی قصه مختصر یک حدیث شریف هم تکرار بشود
 مشکوه بروایت ابن عباس به وارد است قال جلسنا مع رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم فخرج حتی اذا دنا منهن سمعهم
 یقولون یعنه ان الله اتخذا ابوا هیم خلیله و قال اخبر موسی
 کلمه تکلیما و قال اخبر عیسی کلمه الله و روحه و قال انجراما صطفا
 الله و هو کذلک و موسی کلیم الله و هو کذلک و عیسی روحه و کلمته
 و هو کذلک و ادم صطفا الله و هو کذلک الا و انا حبیب الله و لا
 فخر و انا حامل لواء الحمد یوم القیمة و تحمة ادم و من دونک و لا فخر و انا اول
 مشافع و اول مشفع یوم القیمة و لا فخر و انا اول من یموت خلق الجنة
 و یفتح الله لی فیند خلیتها معی فقراء المؤمنین و لا فخر و انا اکره الاولین
 و الاخرین علی الله و لا فخر و انا التورمذی عباد الدارمی اگر شرح حدیث
 یا بیان اسرار و نکات آورده شود بطریق بی انجامه در اینجا فقط بر بیان سه نقطه
 حدیث اکتفا کنیم اول و انا حبیب الله صیغه فعل است که در آن زیادتی معنای
 اصل فعل ملحوظ است هر گاه مضاف شد با اسم مبارک الله شد معنایش انیکه لیبید
 درست خدا در فعل مضاف بمعنای فاعل و مفعول هر دو جائز است یعنی محب الله و محبوب الله

در سجده مقصود محبت ب الله است و به دو وجه یکی اینکه در مقابله تفاضل بمقابل اذلیل الله
 و کلیم الله خود را بنیب الله فرمود پس اگر مراد محبت شود تفاضل حاصل نشود دوم
 آنکه چنانکه انبیا ع ان سرور علیه الصلوة والسلام در محبتی بقیه پیدامی کنند
 خاتم جوئی بحسبیکم الله لازم که تنوع بطریق او را محبوب باشد و معلوم
 دوی العقول است که در درجات قرب زیاده از محبوب دیگری را در وجه تلبیت لفظ
 دوم و اما حاصل او را الحمد لیلوم العقیمة و تحت آدم من دونه بدانکه لو اد حمد احمد را نزد
 علیه الصلوة والسلام و آن شایسته رنج و عزت است بیست که روز قیامت
 در حالت شدت بیست اذ تعالی تمامی خلایق حیران و سراسیمه می شوند
 و هر کس از مقربین نداء نفسی در آن وقت حضرت جیب الله صلی الله علیه
 و سلم سرسجده بند و ستایش خواهد کرد و در روزگار خود را به ستایشی که هیچ
 آفریده از اولین ذکا نزن نکرده باشد آنگاه حکم شود یا محمد ارفع را سکه تشفع
 تشفع و سل تقطیس او علیه الصلوة والسلام برای تمامی مخلوق شفاعت
 حساب خواهد کرد و بعد از آن حکم حساب شروع خواهد شد و حدیثی که درین
 باب تکرار است مشهور است لفظ سوم و انا کرم الاولین و الاخرین صلی الله
 تعالی علیه و انا کرم الاولین و الاخرین نباشد که او محبوب است و محبت رضای
 محبوب کار کند او تعالی امیفراید قلینو لینک قبله ترضها و
 لسوف یعطیک ربک فترضی و عده او تعلق با جیب خود
 حتی است آنقدر اذرا عزت در وقت و قبول شفاعت خواهد داد که او علیه الصلوة والسلام
 خوشتر در رضی شود فضل دوم در بیان لسنب مطهر و شرف خاندان
 و صفائی عنقراد علیه الصلوة والسلام در صحیح بخاری برداشت ابوهریره
 مروی است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بعثت من
 قبلی قرون بنی ادم علیه الصلوة والسلام قرنا فقرنا حتی کنت
 من القوت الذی کنت منه وعن واثله بن الاسقع قال سمعت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الله اصطفی کنانة
 من ولد اسماعیل و اصطفی قریشا من کنانة و اصطفی

من قریب دینش بجای هاشم و اصطفائی من بجای هاشم و اسلام
 بر کفایت دانستی که او علیه الصلوة والسلام از بهترین برگزیدگان است از روی
 تشبیه پس بدانکه او علیه الصلوة والسلام محمد رسول الله ابن عبد الله است ^{الطلب}
 بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب و والده مطهره او علیه الصلوة والسلام
 ائمه نبی و هب بن عبد مناف بن زهره بن كلاب مذکور است و كلاب مذکور بن
 مکره بن كعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنان بن خزیمه بن
 مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است همین است نسب صحیح
 متفق علیه در نسب پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام اما آنچه بالا تر ازین است تا حضرت
 دیر ابراهیم علیه السلام درین اختلاف است یا وجود اتفاق در آنکه عدنان از اولاد اسماعیل
 بن ابراهیم خلیل الله است علیها الصلوة والسلام و اختلاف در عدد و ضبط اسماست اینجا
 را تم آختم ذکر میکند آنچه معتقد علیه علماء است این چنانچه علامه محمد باقر مستدی
 نیز در فتح القوی آنرا معتقد دانسته است پس گوئیم که عدنان بن اؤ بن اؤد بن
 السع بن العسع بن سلمان بن نبیث بن حمله بن قیسار بن حضرت اسماعیل بن
 حضرت ابراهیم خلیل الله است علی نبییا و علیه الصلوة والسلام و بعد از حضرت خلیل الله
 علیه السلام پس نبیث اند عالمین بطریق تحقیق و تحتم الا الله تعالی قال الله تعالی
 و قد و نابیث ذلك كثيرا و قال تعالی المریاتکم بنیاء الذین
 من قبلکم قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم هم لا یعلمون
 الا الله اما آنچه مرقوم و مذکور علماء انساب است این است که ابراهیم خلیل الرحمن علیه الصلوة
 والسلام بن تاریخ است که او را آذ نیز گویند بن ناعور بن شاروح بن راعوا بن فالخ
 بن عبیر بن صالح بن ارغش بن سام بن نوح علیه الصلوة والسلام بن الملک بن
 متوشخ بن شنوخ و ادمت او پس پیغمبر علیه السلام بن یرو بن خلائیل بن
 قیمان بن یانس بن شیت بن آدم صلی الله تعالی علی نبیینا و علی سلم
 العلم عند الله تعالی نسب کتب العلماء بجملا یقوله منها بنحو مرابا بنحو مرابا بنحو مرابا
 سوره او فخریه انت فیه القیمه العصما فی فصل نسوم و بیان بعض حالات
 پس دیده او شان زمین ولادت تا وفات بطریق اختصار و شمایل شریف او شان و

و عادات بنیف او نشان ولادت یافت آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام روز
 دوشنبه از ماه ربیع الاول بروایتی دوم و بروایتی سوم و بروایتی دوازدهم و
 هفتم آن سال واقعه میل اتفاق افتاده بود و همدر آن شب قصر کسری بجنب رود
 چهارده کنکره از آن ببقناد و یکم آتش فارس و نمرده بود هر سال در شک شد
 چشتمه ساده و پیشداد آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم علیه بنت ابی ذریب طائفیه
 و وفات یافت پدر آن حضرت عبد الله که آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام در شک ماند
 بود بروایت صحیح و وفات نمود والده آنحضرت و عمر حضرت ایشان چهار ساله بود
 و متکفل پرورش آن حضرت شد جدش عبد المطلب و چون عمر شش
 بهشت سال و دو ماه رسید وفات یافت عبد المطلب پس متکفل او شد عمرش
 ابو طالب و چون عمر آنحضرت به دوازده سال و دو ماه رسید به همراه عم خود به سفر شام
 بر آمد چون بشهر بصری رسید آنحضرت را بچه ای را سید دید و ایشانرا گفت بسلامت
 در کتب خود دیده بود و گفت این رسول رب العالمین است خواندند و استادین را
 خدای تعالی تاجت باشد مرجهانیا نما بر آئینه وقتیکه شما آمدید نامه ای صحیح
 درختی و سنگی بگری که سجده افتاد و سنگ درخت سجده نمی کند مگر بیغیا مبر
 و این را بشام مسد که بود ضرر خواهند رسانید پس ابو طالب آنحضرت را باز
 بگم فرستاد بار دوم که عمر شش بهشت و پنج سال رسید باز در مال
 تجارت بی بی خدیجه یا علام میره نام بطرف شام بر آمد در ملک شام زیر سایه
 درختی نیمروز آرام فرمود راهی از صومعه خود بر آمد و گفت فرود نیامده استند در سایه
 این درخت مگر بیغیا مبری و میره گفت چون بیروز میشد در ملک نازل میشدند
 و بر آن حضرت صلوات الله علیه و سلم سایه میکردند و چون از آن سفر رجوع فرمود
 در کناح آورد بی بی خدیجه بنت خویله را و عمر شش بهشت و پنج سال و دو ماه و
 ده روز بود و چون عمرش سیچیل سال و یک روز رسید حق تعالی او را بر سالت فرستاد
 تا بشیر دیندیر باشد خلق را و این هفتم ماه ربیع الاول بود بعد از اظهار
 نبوت و دعوت اهل مکه از فرط بیدار نشی بخلأفت و ایذا برخواستند و سه سال
 کسری کم اول با اهل بیت و اقارب و شعوب محاربه کردند و در شسته قرابت دادند

بازار با او منع نمودند بعد از آن سبب خوردن دیوگ عهدنامه کفار حضرت از محاصره
بر آمد و عمر شریفش چهل و نه سال بود بعد از آن بیست ماه وفات یافت
ابوطالب و بعد سه روز وفات یافت ام المومنین خدیجه هم و چون عمر شریفش
نه پنجاه سال و سه ماه رسید بن نصیبین آمدند و اسلام آوردند و چون عمر
آن حضرت پنجاه و یک سال و نه ماه رسید حق تعالی او را مجسمه را حق محقق
گردانید از مابین نزم و مقام ابراهیم فرض کرده شد بر او و امت او نماز
پنجگانه و چون عمر شریفش به پنجاه و سه سال رسید هجرت کرد از مکه بمکه و در روز سینه
هشتم ربیع الاول و اقامت نمود در مدینه طیبه ده سال کامل و وفات نمود
هم در مدینه مطهره و در تعیین تاریخ با علمای احوال دیگر هم هست که در مطولات مطهره
ست و بود و وفات آن حضرت درین مدت بمکه و یمن و بقول بعضی است و کارزار
کردند در آنجا و رفت عزوه بدر و احد و خندق و بنی قریظه و بنی مصطلق
و خیبر و طائف و یثرب آن حضرت قریب به پنجاه شده است و بوقت لشکری را
گویند که بذات الله اقدس خود در آن نباشد و حج کرد بعد فرض شدن آن یکبار
و قبل از آن دو بار حج گذارده بودند و عمرهای آن حضرت چهار بود همه در ذی قعد
اما شمال او علیه الصلوٰه والسلام پس بود آن حضرت میان قده یابل به بلندی سفید نیک
یابل بسرخ در میان هر دو شانه آن حضرت قدری بعد بود موی مبارکش تابه
نرم گوش میرسیدند در سر و ریش مبارکش موی سفید بمکه عدد رسیده
بودند میدر شید موی مبارکش مانند ماهتاب شب چهار و هم نیک تن و مختل
البدن بودند لکن خاموش میشدند ظاهر میشد بر روی مبارکش آثار محابه و
بزرگی و اگر سخن میفرمودند ظاهر میشد بر روی مبارکش لطف و تازگی هر که از دور میدید
جلال با هیبت می فهمید و اگر از نزدیک میدید علامت و شیرینی می فهمید شیرین
گفتار بودند آن حضرت علیه الصلوٰه والسلام کشاده پیشانی دراز و باریک ابرو بلند
بینی نزم رخساره کشاده دلبان روشن او کشاده دندان میان دوشانه
آن حضرت صلی الله علیه وسلم خاتم النبوت بود صفت کند آن حضرت می گوید که ندیدم
قبل او و بعد او مثل او در آن اصوات فرموده نام من محمد است و احمد و امی و عاشر

پیش از همه مشهور مشهور و عاقبت که پس از من بنی که او پدر شد و تقوی و نبی التوحید
 و نبی الرحمة و حق تعالی که در قرآن شریف بر جنب خود نامها نهاده است
 این است بشیر و نذیر و رؤف و رحیم و رحمة للعالمین و محمد و احمد و طه و سلیمان
 و قمرعلی و مدثر و عسید آیه سبحان الذی اسری لعبد و عقید الله در آیه
 لما اتاه الله عبده اللہ یبعوه و مبتدروا اسماء دیگر نیز علماء ذکر کرده اند و این همه اسماء
 بیان صفات اوست علیه الصلوة والسلام و عادت شریفش قرآن بود و چشم
 می آمدند بر مخالفت قرآن در ارضی و شنود می شدند بر موافقت قرآن و چشم
 سخی آمدند برای نفس خود و آنحضرت شجاع ترین خلق و سخنی ترین خلق بود
 نمی گذاشتند در خانه خود دیناری یا در می و اگر کدام وقتی چیزی باقی می ماند
 و نمی یافت کسی را که باد بد در سخانه خویش نمی در آمدند تا آنکه آن چیز را مستحق
 میداد و از اموال بیت المال نمی گرفتند مگر قوت یک ساله عیالی و آنچه از ازان
 ترین اجناس چون خربا و جود باقی را بر مستحقان تقسیم می کردند و بود آنحضرت
 علیه الصلوة والسلام راست گوترین خلق و وفا کننده ترین خلق و نرم ترین
 ایشان در خصلت و نیکوترین ایشان در صحبت و حلیم ترین و با حیاء ترین همه مردم و
 اکثر از کثرت حیا بسوی زمین می رسیدند و متواضع ترین خلق بودند قبول می فرمودند
 و دعوت کسب که دعوت کند غنی باشد یا فقیر آزاد باشد یا بنده و شرف ترین
 خلق بود بر خلق الله و عظیم ترین خلق بود و ابدان و اصحاب خود را به نهایت موعظه
 میدادند تا که در از نمی کردند پایهای خود را در صند اصحاب خود و سبقت سلطه
 می کردند وقت ملاقات اصحاب و خبر گیری اصحاب میکردند اگر کسی بیچاره بودی عیادت
 اد می کردند و مسأله ازاد عامی فرمودند و در حق مرده انالله وانا الیه راجعون میفرمودند
 و در عامی مغفرت می کردند اگر از درگی کسی معلوم می کردند خود بخواد اشس میفرمودند
 و بسوی با عنای یاران خود گاه گاه می بر آمدند قبول می کردند عذر عذر کننده
 و توانا و ناتوان در سخن گفتن نزد او شان یکسان بودی و آنحضرت را جماعه علماء
 و کنیزان بودند و او شان بر آنها لبندی نمی کردند و در خوردن و پوشیدن
 با اصحاب خود شریک کاری شدند و میفرمودند او تعالی خوش نواز د

حضرت بلندی را از کفشی و شستن و برخواستن او شان بزرگتر خدای بود هرگاه
 به مجلس میرسد ند می نشینند هر جا که جائی دیدی و تقاضای صدر مجلس گاهی
 کردی و مقابله نمی کردند بدخوی زین و بی کسی را بمانند آن بلکه عقومی کردند
 و فقران را در وقت میداشتند هر بیت زده نمی شدند از هیچ بادشاهی و
 دیگرگ. میداشت نعمت الهی را اگر چه اندک بودی برگزید نمی کردند هیچ طلعمانی
 را اگر خواهش میداشتند تساول میفرمودند ورنه میگذاشتند و جزوای احوال میسایه
 میکردند و بهمان را اگر می میداشتند و تبسم و تازہ روی همیشه بر روی مبارکش
 ظاهر می بود جامه و پائی پوشش خود را خود پویند میکردند و سوار میشدند بر اسب و شتر
 و دراز گوش و فحل نیک را دوست و پیره را ناپسنداری دانک لعلی خلق عظیم را اثری
 چنین باید - و بودند از واج مطهرات آنحضرت علیه الصلوة والسلام باره و فقر خدیجه
 بنت خویله مسوده بنت زینب عایشه بنت ابی بکر الصدیق رحم حضرت عقیقه بنت ابی طالب
 ام حبیبه بنت ابی سفیان ام سلمه زینب بنت جحش جویریہ بنت حارث صفیه جنیریہ شمیمه
 زینب بنت خزیمه رضی اللہ تعالی عنہن و جمعین و در یک وقت زیاده از نه نه بودند
 و بودند اولاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سه پسر و چهار دختر با تفاق علماء و اهل
 فاسم و عبد اللہ ملقب بطاهر و ابراهیم در فرزند چهارم که طوبی به طبیعت در آن
 اخلاف است و دختران زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه رضی اللہ تعالی عنہن
 و این جمله از بطن ماریه قبلیه بود و همه پسران مبارک در سخن دقت یافتند و
 چهار دختران مبارک اشرف اسلام مشرف بودند و جمله اولاد او علیه الصلوة
 والسلام در حیات مبارکش انتقال نمودند الا خاتون جنت فاطمه الزهرا رضی اللہ
 تعالی عنہا که بعد وفاتش علیه الصلوة والسلام شش ماه انتقال کردند و آنحضرت
 علیه الصلوة والسلام یازده عم و شش عمه بودند اعمام حارث و قثم و زبیر و حمزه
 و عباس و ابوطالب و عبد الکعبه و جمل و فرار و عینادق و ابولهب عمات صفیه عاتقه
 اردی عم سلیم بره امیمه و از آن جمله سه کس اسلام آوردند حمزه و عباس و صفیه
 اسامی یاران آنحضرت خلفا اربعه ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم اسامی
 عشره مبشره بالینتہ خلفا اربعه و سعد بن ابی وقاص و زبیر بن العوام و

عبدالرحمان بن عوف و طلحه و ابو عبیده و سعید بن زید اسامی نو سیدگان
 آنحضرت خلفاء اربعه و عامر بن فهیره و عبید اللہ بن ارتقم و ابی بن کعب و ثنابت
 بن قیس و خالد بن سعید منظره و زید بن ثابت و معاویہ بن ابی سفیان و شریح بن
 حبیب اسامی نجباء آنحضرت یعنی آنانکه بزیادتی عنایت مخصوص بودند خلفاء
 اربعه و حمزه و جعفر و ابودر و مقداد و سلمان و خدیجه و عبید اللہ ابن مسعود و عماره و
 یزید اسامی ایلمجیان آنحضرت عمر بن عمید بسوی بادشاہ حبشه و حبیب کلبی بسوی
 یادشاہ روم - عبداللہ بن خلدو بسوی بادشاہ فارس حاطب بن ابی بلقہ بسوی
 یادشاہ مصر عمرو بن العاص بسوی بادشاہ عمان سیط بن عمر بسوی بادشاہ یامان
 شجاع بن عمرو بسوی یادشاہ بلقا مہاجر بن امیہ بسوی بادشاہ ناحیه از یمن علی بن
 الحضری بسوی یادشاہ بحرین ابو موسی اشعری و معاذ بن جبل بسوی بادشاہان
 یمن فصل چهارم در بعض معجزات و فواید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از انجمله قرآن
 و او بزرگترین معجزه کماست بیچ لشری مثل یک سوره لزان نتواند آورد و جبرود
 لذا احوال گذشته و آئینده مطلق واقع و از ان جمله شق صدر است که در زمان
 حوزد سالی ملائکه سینا حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بکشند چون ایشان ظاهر
 شدند جمله نظر بر زمین افکندند و از قان ایشان بر زمین کافتاد پس آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم بر سر آنها استاد و قبضه از سنگریزه کافر گرفته فرمودند شامت الوجود
 و در روی بای آنها انداختند هر کرا سنگریزه از ان رسید روز بدر کشته شد
 و از ان جمله هر کس کفاد روز چنین بانداقتن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قبضه از خاک
 بطرف ایشان و از ان جمله تمیزن عنکبوت بر در غاری که حضرت ایشان در ان میان
 بود و از ان جمله در رفتن قوا تم سب سراقه بن مالک در زمین سنگلاخ که در سفر
 هجرت قعاقب آنحضرت کرده بود و از ان جمله مس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیش
 بزمی که هنوز زبان نرسیده بود و شیر داد آن بزم و از ان جمله شیر و ادان
 نزام معبد و حال آنکه شیر در نبود و از ان جمله دعا کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 برای حضرت علی رضی اللہ عنہ که خلائی تعالی دور کند از او اثر سردی و گرمی و آب
 و زمین مبارک بر چشم او مالیدن و پیشش سخت درد نال بود همچنان لحظه تزر در شد

و تا آخر عمر در چشم بیدار ماند و در آنی جمله آنکه چشم منده بن فرمان در غزوه ضربی رسید
 که آب شد هر طرف از راه اش افتاد پس آن حضرت آن چشم را بجایش نهاد
 پس آن چشم بهتر بن عثمان اوشد و از آن جمله است دعای آن حضرت مر عبد الله
 بن عباس را به ما کنتن تفسیر قرآن و نطقه فی الدین پس همچنان شد و از آنکه بخند دعای
 او علیه الصلوٰة والسلام در خرمای جابر رضی الله عنه دان بغایت قلیل بود پس
 جابر تمامی عمرهای خود را از آن داد و سیزده دستق باقی ماند و از آن جمله است دعای
 آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر اشتر پس باند جابر پس از همه مقدم شد و از آن
 حدیث دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای انس بن مالک نمط لطفی
 عمر و کثرت مال و اولاد پس همچنان واقع شد و از آن جمله طلب باران است در حال
 قحط پس یک هفته آنقدر باران افتاد که مردم عاجز شدند و دعای برای رفع
 آن خواستند پس بدعای او علیه الصلوٰة والسلام فی الحال رفع شد و از آن جمله
 بد دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر عتبه بن ابی لهب بهلاک پس او را شیر
 یلشت در روزی از ملک شام و از آن جمله آن است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
 اعرابی را برای اسلام دعوت کرد و گفت اگر این درخت بر سالت توشا بدی
 بد بد من مسلمان مشوم آن حضرت علیه الصلوٰة والسلام آن درخت را طلب کرد و آمد
 سینه نوبت شامی داد باز بجای خود رجوع کرد و از آن جمله آن است که دو درخت را
 اسر فرمود که یک جا شوند یکجا شدند باز هر یک بجای خود رجوع کرد و از آن جمله آن است
 که انس را فرمود که آن درختان را بگو که همه فراموشند فراموشند چون از قضای حاجت
 فارغ شدند او را گفت بگو که پس بجای خود روند همچنان شد و از آن جمله آن است
 که در قتی آن حضرت صلی الله علیه وسلم بخیاب بودند درختی زمین را کافته کافته
 آمده بخصور امت او چون بیدار شدند اصحابه رضی الله عنهم ماجرا عرض کردند فرمود
 اینی درخت اذن خواست از او تقالی برای سلام کردن بر من پس او را اذن
 داده شد و از آن جمله عرض کردن سلام درخت و سنگ در اول بعثت السلام علیک
 یا رسول الله و از آن جمله آن است که حضرت فرمود من می شناسم سنگی را که بر من قبیل از
 بعثت سلام میکند و زبان جمله گریه استونی از تنه حرما در مسجد مدینه منوره که آن حضرت

صلی الله علیه وسلم بر آن وقت خطبه تکیه میفرمود و همان روز خطبه بر منبر
 خوانده اند و از آن جمله است که سید زید و طعام در دست مبارک آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم نشینند صحابه از او از اینجمله زهر آلود کردن کفار گوشت بزغاله را در جگر
 دادن آن گوشت مرا حضرت راضی الله علیه وسلم و از آن جمله است که شتر کفینه
 انور جهت کثرت عمل و قلت علف و از آن جمله است که ماله ماده آموی مقدمه که وی را
 خلاص کند تا شیر دهد دو بچه خود را و بعد از آن باز آید پس آنحضرت علیه الصلوة و
 السلام آنرا خلاص کرد و او را بشهادتین تلفظ کرد و باز آمد و ادا اینجمله تعیین
 بمکانات گذشته شدن کفار روز بدر پس هر یک بر آن مکان مقرر گشته شد
 و از اینجمله جنود آنحضرت که در دریا جماعه از ائمه من غزا خوانند کرد دام حرام از آن
 جماعه باشد پس همچنان واقع شد و از آن جمله آنست که آن حضرت عثمان را رسیدن
 بلائی خبر داد پس همچنان شد و در همان بلهیه شهید شد و از اینجمله خبر دادن
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم انصار را که بعد از من بر شما ترجیح دیگران را
 خواهند داد پس همچنان شد در زمان معاویه رفو و از آن جمله آنست در حق حسن رضی
 عنه فرمود که این فرزند من سید است و نزدیک است که حق تعالی اصلاح او کند بسبب
 وی در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان پس همچنان شد و از اینجمله خبر دادن
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبیل اسود عنقه شمی که در آن شب کشته شد
 و آنکه کشته او فلان است و وی در رضا بود از ملک یمن و از آن جمله آنکه فرمودند
 تا بت بن قیس را که بعیش حمید او بقتل شهید پس شهید شد روز بیماری و از آن جمله
 آنست که مرده شد مروی و پیوست بمبشر کان پس خبر رسید با آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم که او بمرده فرمودند که او را زمین قبول نخواهد کرد پس هر بار که او را دفن میکردند
 زمین او را باز بیرون می انداخت و از آن جمله کسی را امر کرد به خوردن دست راست او
 از کار رفت و از آن جمله اشارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بچوبکی که در دست
 داشتند بسوی بیتان معلقه کعبه پس بهر بیتی که از دور اشاره می کرد آن
 می افتاد و از آن جمله قصه اسلام و از آن بن عصبه است که از شکم میت اطلاق آمد
 و او را با سلام به ایت کرد و از آن جمله قصه اسلام سواد بن قارب است که جینیان

اورا بر اسلام و تسبیح صلوة والسلام امر کرد و از آن جمله گواهی دادند
 سه سمار بینهوت او علیه الصلوة والسلام و از آن جمله خوارزمیند آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم از یک صاع جویدیک بزغاله انزال قرار دسیری جمله از آن و طعام
 زیاده از صل اول نایتماند در غزوه خندق و از آن جمله آن است که با تمام رسید
 نوشته لشکری و دعائی آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بقیه آن وقت آن بر
 جمله اهل لشکر و کفایت آن مر جمله را و از آن جمله دعائی آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم مر کف خرمای ابو هریره را بر برکت پس او آن کف در انبان کرد و از او
 می خورد و می خورانید و چندین دست در راه خدا حرف کرد تا مقبره حضرت عثمان
 رضی الله عنه بحال بود بعد از آن آن برکت بر طرف شد و از آن جمله آن است
 که دعوت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای یک پیاله از شیرید تمامی این صقه
 را ابو هریره رن که از آن جماعت بود میگوید که پیش می آدم تا مرا نیز خوانند تا آنکه
 قوم خود دند و برخواستند و نبود در پیاله مگر اندکی از طعام آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم جمع کرد یک لقمه شد و فرمود بخور تمام خدا ابو هریره قسم
 میکند که انقدر خودم که میر شد و از آن جمله آن است که جاری شد آب
 از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا آنکه قوم آشامیدند و وضو
 کردند و ایشان هزار و چهارم بود و دند و از آن جمله آن است که پیاله که در آن بدری
 بود حضورش برای دعا حاضر آوردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم خوانند
 که در آن دست نهند گنجایش نکرد پس چهار انگشت مبارک خود در آن نهادند
 پس همه باران از آن وضو کردند و جماعه در میان نهاد و پشت تا دوزند طازان جمله
 رسیدن لشکر در غزوه تبوک بر سر آب قلیل که یکس را سیر آب کنند
 لشکر تشنه بود شکایت حضور رسانیدند یک تیری از ترکش خود کشیده
 داد و فرمود که این را در آن بخلایند پس جوش زد آب همه بر لشکر سیر آب شد و ایشان
 سی هزار کس بودند و از آن جمله شیرین شدن چاه شور آب دهن مبارک آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و از آن جمله آن است که شکست تمشیر عکاشه رم در
 شدن موسی با براد و از آن جمله آن است که شکست تمشیر عکاشه رم در

غزوه بدر پس عطا فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوی بیخ درختی یا شاخ
 درختی دان در دست او همیشه شد و تا آخر عمر نزد کس بماند و از آن جمله
 آنحضرت کلندی را بر صخره خندق دازیم پاستیندن و ریک شدن آن و از آن جمله
 مساس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پائی ابی رافع را که شکسته شده بود
 و درختی آن فی الحال - الحاصل معجزات آن حضرت صلی الله علیه و سلم زیاده است
 از آن که کتابی احاطه آن تواند کرد و درین چند معجزه که ذکر شدند هر یک را
 قصه عجیب است در کتب حدیث کفایت است بر مخلص را -

میان وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بالا اختصار وفات یافتند بعد از عمر
 شش نیش شستاد سه سال کامل شد روز دوشنبه وقت چاشت تاریخ
 روز دهم از ماه ربیع الاول و چهارمانندند چهارده روزه و مدفون شدند شب
 چهارشنبه در وقت سگرات بیابان از قریب در جنور شش بود که دست مبارک را
 در آن تر میکردند و بر روی خویش می میدند و میفرمودند اللهم اعنی علی کراهة
 الموت و چون وفات یافتند حاضران آنحضرت علیه الصلوة والسلام بجا و جبره بوسیدند
 و بقول فرشتگان آن چادر انداختند و از آن خبر و شست از صحابه را
 کیفیات عجیب رونمود حضرت عمر رضی الله عنه از شرط بجواسی و مد پویشی انگار
 موت کرد و گفت رحل الله تمرده است و حضرت عثمان گنگ شد و علی رضی الله
 عنه بر جامانده شد و در اصحاب هیچ کس نیابت تر از عباس و ابوبکر رضی الله عنهما
 عنهما نبود بعد از آن از دروازه آوازی شنیدند که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
 غسل ندهید که او ظاهر مطهر بود بعد از آن آواز دیگر شنیدند که آنحضرت را صلی الله
 علیه و سلم غسل دهید که گوینده حرف اول شیطان بود و من خنفرم و خنفر علیه
 السلام تعزیرت اصحاب کرد باین کلمات ان فی الله عزاء من کل مصلیة
 و خلفاء من کل هالک و من کامن کل قلیت فی الله فتقوا و الله فاجب
 فان المصاب من حرم الثواب و اخلاف کردند در حال غسل جامه ثنی
 مبارک را از تن جدا نمایند یا در جامه با غسل دهند پس حق تعالی بر ایشان
 خواب مسلط کرد و آوازی شنیدند که گوینده از آنمی دانستند که کیست گفت غسل

و پس آن حضرت را در جامه لاهی او پس سیدار شدند و همچنان کردند و صفی غسل
 صلی و عباس و فرزندان عباس فضل و قثم و دو مولای آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم شقران در اسامه بودند و تحفین کردند او را علیه الصلوٰۃ و السلام در سه جامه
 سجودی او سحر نام و مسیت در یمن و در این جامه ها که تو دستار بودی بلکه سید چادر بودی
 که در آنجا حضرت را اصلی اللہ علیه و سلم سجیدند بغیر آنکه در این دوختی باشد و نماز
 گذاردند بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم آفتابا بغیر امام و کننده شد در قرآن آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم لحدی و منبوط کرد که شد بر سید محمد سجست تمام و این همه
 اندر من حجره ام المؤمنین حضرت عائشہ صدیقه و واقع شد و با آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم مدفون شدند در آن حجره ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما با تمام رسیدند چهار فصل
 موعود و آرد فصل اخیر شعیب انداز سر در الحرون حضرت شاه ولی اللہ ترجمه نور العیون
 سید الناس رحمة اللہ علیہما اگر چه ذکر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم لیل
 کشید اما معذورم و لم اطل فی تعداد مدحک نطقه - و مرادی بندگ استقصاء
 نظراتی ظمان و جریه و مالی بقلیل من الورد قوا و بنا که مقصودم استیفاء مدایح
 او علیه الصلوٰۃ و السلام نیست بلکه مقصودم روشنی چشم و راحت قلب خود است
 بزرگوار علیه الصلوٰۃ و السلام - این مدحت محمد ابقالتی است لکن مدحت مبتدلتی محمد
 خدا را انتظار حمد ما نیست این محمد چشم بر آه شنایست بن محمد حامد حمد خدا بسن - خدا
 خود مدح خوان مصطفی بس بن مناجاتی اگر بایراد کردی به یعنی هم بایراد گفتا کردی محمد از تو بخوان
 خدا را بن خدا را تو عشق مصطفی را بن - فائده مهمه اگر کسی پرسد که این شخص مقدس
 و این نور مجسم را که تو قدس از تعریفش نداشتی معلوم کردم که رسول رب العالمین
 و اکرم الخلق علی اللہ من الاولین و الاخرین است اما سوال این است که رسالت او بچرف
 و عند اللہ تعالی محمود و بایام حیات مبارکش بود و بعد وفات چون عوالم الناس
 خاک شد که لایض و لایفیع است یا پس از رحلت او ازین دار فانی همان قرب و همان
 شرف و همان رسالت و همان کرامت و رفیع منزلت او عند اللہ تعالی باقی است
 و اگر باقی است بران کدام دلیل گوئیم که شرف و قرب و عزت و کرامت و رفیع منزلت
 او عند اللہ تعالی در بهالت او بر آنکه شلیغ غلق اللہ همچنان باقی است و ما روز

قیامت باقی خواهد ماند و همین ائمه عقیده اهل السنه و الجماعة و همین است عقیده
 عارفان اسرار حق و عمیق شریب ادب و بسیار دست از اولین و آخرین و همین
 سنت مذکور علماء و دانشمندان فی العلم و همین است راه نجات اگر کسی گوید این دعوی
 را دلیل باید قاطع گویم طالب دلیل از دو حال ظالی نیست یا آئین است که نور بصیرت
 دارد و دلش بنور ایمان دادغان منور است و در احتیاج دلیل دیگر نیست
 از دیر که قلب خود اسرار او تعالی که با حبیب خود بعد از تحاشش از دار دنیا
 در میان بناده است می بیند و بر دشمنانی همان نور قلبی بر راه حق می رود و وجود
 نمنبارک او علیه الصلوة والسلام خود دلیل است بر مراتب قرب و شرف و کرامت
 در جمیع منزلت او عند الله تعالی و ابقا در رسالت او علیه الصلوة والسلام الی
 یوم القیمة بلکه در روز قیامت در درجت الی ابد الابد و در حق این شخص صادق
 می آید قوله تعالی اولئک الذین هوی الله فی هدایهم اقتدا -
 آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلالت باید از وی رو متاب بر وجود هفتاب هم
 خود آفتاب دلیل است و یاقین است که از دیده بصیرت نابینا است و چون حیوانات
 فقط همین نور بصیرت دارد که بذریعه آن امور معاشش خود سرانجام می کند و آفتاب
 را بنور خورشید می جوید و دلیل عقلی و نقلی پیش می شود اگر قبول کنند و عقیده بمنزل مقصود
 خواهد رسید و در ضمن کریمه فبیشروعباد الذین لیسوا تمحوف القول
 فیتبعون احسنه داخل خواهد شد و اگر انکار و رد و پس بمصداق افزایت من
 اتخذ الهمواه واضل للهدی و فتم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره عتاده من
 یهدیه من بعد اهد و رتبه غفلت جراتی و در طوق تفاوت سرگردان خواهد ماند
 آنرا که خلاصه کرد کسیت که او را بر آرد و ذلك تقدیر العزیز العلیه
 آیدیم بر دلایل عقلی بر این مدعا که وجود مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم پناهی
 در خالت عبودت رسول و مقرب در گاه الهی بود در این زمان همچنان بعد وفات رسول
 و مقرب در گاه الهی است درین زمان بدان ای عزیز خود الله قلبک بمنزله ایمان که
 حق تعالی ائمه مرجمه او را از نزول عذاب عام و اهلک تمام کرامه مجیبه صلی الله
 علیه و سلم نجات داده است چنانچه بر ائمه سابقه السبب باقرمانی عذاب ناشی گوناگون

از غرق رسوخ و قلب الارض و سنگ باریدن از آسمان نازل می شدند و وعده نجات
بالا و علی الصلوة والسلام در کیم بر ما کان اللہ لیجذبهم و تقدیمیم فرمودست یعنی سبب
وجود مبارک شما در امت خود من اتمه شما را عذاب نمی کنم و معلوم نمودی القول است که
نا فرمای این امت درین زمان از حد گذشته است او امر الاهی را با استخفاف ناکند
و بواسی را بالا کلمان قاعل اندگر و جو مبارک آنحضرت درین زمان در میان ما نمودی هر آینه
چون امم ما ضیعه سختی نزل عذاب نمی شتیم اما او تعالی موجب وعده صادق خود بر عمت خود بر
میان عذاب نمی فریاد لانه صلی اللہ علیہ وسلم فینما حکماکان فی زمن حیاته فی قومہ و اگر چه
مبارک شد میان درین زمان نبود چنانچه زعم بعضی محرمین است هر آینه عذاب الاهی از
شش جهت میان را ختم گرفتند و اذ ایس فلیس - دلیل ثانی بر بقا رسالت او علیه الصلوة
و السلام الی یوم القیمه اینست که حق تعالی رسالت او را بلکه رسالت رسولان متقدم را اخبار
بمجد اتمیه فرموده است که دلالت بر دوام و استقرار دارد که می آید من المرسلین علی صراط مستقیم
بودشان انبیا ما تقدم علیهم الصلوة والسلام میفرماید و ان الیاس من المرسلین و ان لوطا من
المرسلین و ان یونس من المرسلین اگر رسالت این بزرگیدگان بموت قطع میشد چنین
میفرمودند و ان فلانا کان من المرسلین پس هر گاه رسالت الیاس و لوط و یونس علیهم
السلام بموت قطع نشد پس رسالت محمد اولین و آخرین بطور بموت قطع می گردد چنانچه
بعضی مخرمان گمان برده اند و میگویند ان محمد کان رسول اللہ باقی نسخ شریف گذشته امر دیگر
است که تعلق با حکام و نبوی دارد درینما نقلی بخاطرم رسید که ایرادش مناسب مقام داشتیم
شخصی ملا ابراهیم نام قوم بلوچ هم درین ایام نزوم نقل کرد که روزی مولوی صاحبی که از
هندستان رسید با بود و عظامی فرمود سخن باین حد رسانید که هر که مرد پس نفع و ضرر یکسی
رسانید نمی تواند نبی باشد یا ولی گفت رسیدم ای مولوی صاحب در حالت حیوة چطور
بودند جواب داد که در هر حالت حیات معجزات انبیا و کرامات اولیا حق است گفت باز پرسیدم
مولوی صاحب مردم بر سه طبقه اند انبیا علیهم السلام و ادبیا علیهم الرضوان و عوام المؤمنین را
انبیا علیهم السلام را در حالت حیات معجزات است او اولیا و کرامات و عوام المؤمنین را
فقط ایمان هر گاه بموت سلب معجزات انبیا و کرامات اولیا می شود بر قاعده شما لازم
که از عوام المؤمنین بموت سلب ایمان شود که انبیا در دست غیر این نزلند هر گاه از

خواص عبادت سبب نعمت از عوام حرا باشد گفت مولوی صبا از جواب فرمودند جماعه
 و در گفت این شخص را از مجلس برآید - دلیل ثبات ایچکان آن مرکب از روح و بدن است
 موت بموت هیچ یکی ازین دو چیز نیست بلکه نقطه مفارقت است در میان روح و بدن آنهم
 در بعضی اوقات و بدیهی است که روح بعد مفارقت بر حال خودست و بدن بر حال خود - ابلات
 بعضی که خاک می شوند انهم اعدام نیست بلکه رجوع بعنصر اصلی تریابی است پس روح
 بر نوع عملی کسی که در ایام مفارقت بدن کرده بود بعضی مفارقت ملحق بعالم می شود که
 از جنس آن عمل باشد انی غیر ذمیه و ان مشرفتر ارواح مبارک انبیا علیهم السلام و
 اولیا علیهم الرضوان چونکه در حالت حیات منزلقی و قربی در محبتی و شرفی در درگاه
 او تعالی داشتند بکدام قصور از ان بزرگان باز گرفته می شود بلکه زیاد در مقام قرب
 ملحق سلاطین مقربین شده و در زمره خالدرات بار الهی تدبیر امور عالم میفرمایند و
 روح مبارک مطهر فخر عالم صلی الله علیه و سلم در اعلی درجات قرب و تدبیر عالم می باشد
 و از منصب رهبر خود معزول نیست - دلیل رابع حق تعالی میفرماید و انما معذبین حتی
 نبعت رسولاً اگر نبعت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم محدود و بیایام حیات شود پس باید
 که کفار این زبان معذب نشوند زیرا که رسول نیست بلکه کعبت بود علیه الصلوة والسلام
 تا در قیامت باقی است و محبت است او علیه الصلوة والسلام بر مخالفین پس ثابت شد چنانچه
 رسول بود برای اهل زبان خود همچنین رسول است بر تمام عالم تا روز قیامت و معلوم است
 که محبت موجود می شود نه معدوم - امکان چند دلیل نقلی نیز مشهور بر حیات انبیا علیهم السلام عمده است
 سرور انبیا صلی الله علیه و سلم قصه صاقله صلی الله علیه و سلم مررت علی موسی لیلۃ اسری ابی
 فی قبره و مشه مررت علی ابراهیم نامرئی بمبلغ امتی السلام الی آخر الحدیث و مثل
 حدیث اجتماعهم لما یصل بهم فی بیت المقدس لیلۃ الاسری و حدیث ان الانبیا اعمیادنی
 مقبور بهم سجود و یغیون و اخرج السیدوطی فی کتاب الاعلام عن ابی هریره رضی الله عنه قال
 سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم و الذی نشی بب ا لیزنن عیسی بن مریم ثم لیزن
 قام علی قبری ثم قال ای محمد حبیبنا و ایضا قد ثبت آیات الشهدا و بنص قوله تعالی
 و لا نقول لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل ا حیاء و لکن لا تشعرون ای لا ترونهم ا حیا
 فتعلمون و لکن خفیة و انما تعلمون باخباری ایامکم و الانبیا افضل من الشهداء

بسماع صوت الخشب عند صنعته لوصفه في بيته استجوا فاحتدوا همه ثابته از تفتیق مذکور
معلوم شد که کله شیره را دو حصه است حصه او بجه توحید باری تعالی حصه ثانیه رسالت رسول
صلی الله علیه وسلم از زمان بعثت تا رخصه قیامت هر دو حصه بنظر له دو جناح است هر جناح
را بر یک پا پریدن و آنکه غیر استماع این هر دو حصه ایمان مقصور بر نمی شود و گوییم که در توحید
قاهراند چون قدریه و جبریه و معتزله و مرجیه علی اختلاف اصنافهم در ایمان قاهراند و کسانی
که در رسالت قاهراند چون خوارج و شیعیه و مجذبه علی اختلاف اصنافهم در ایمان قاهراند -
تفصیل مذکور این طوائف و اجوبه آنها از کتب مبسوط معلوم میشود این رساله گنجی است که از بیاید
اما بعضی فرقی نموده که درین زمان در دیار هند نظهور رسیده اند چون پیغمبر و وزیریه تا دیار
و یکدیگر الیه و متصرفه جو کیه آنها از دایره اسلام خارج اند اگر چه مدعیین اسلام اند چنانچه بعضی
عقائد شیعه و غلات فارمییه قائلیم الدر مقصود اند این فائده ذکر حدیث شریف مشهور است
و آن این است عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لئن لم یأتی علی
بنی اسرائیل فذوالنعل بالفضل حتی ان کان منهم من الی امه علیانیه لکان فی امتی من یستغ دلف
وان بنی اسرائیل تعرفت علی سنتین و سبعین ملة و تفرق امتی علی ثلاث و سبعین ملة کلمه فی النار
الامله و اجده قال یا رسول الله ما سی قال ما انا علیه و اصحابی رواه الترمذی و فی روایة احمد و ابی
داود عن معاویه بن عثمان و سجوان فی التنا و اجده فی الجنة و هی الجماعه و انه یفرق فی امتی اقوام
تجاری ستم ملک الالهواء کما تجاری الکلب بصاحبه لایقی ملة عرق و لا مفصل الا فخله این حدیث
شریف جنگ اعتماد و دولت همه را صلح نهاد رسول مقبول که صادق و معصوم و ما یطلق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی زینت کبش کلام مبارک است فرموده است که امت من چون بنی اسرائیل
بر تعداد و ملة متفرق خواهند شد از اجماع نهاد و دو فرقه بآتش و نوره برودند یکی صحابه
عرض کردند که ای پیغمبر خدا آن کدام فرقه خواهد بود که نایب باشد فرمود انانکه بر دوبران راهی که
من و اصحاب من بران راه اند نهاد و دو فرقه را شمر و اند انانکه گمراه اند و فرقه نایبیه را
ما ل السنه و الجماعه مقرر کرده اند - در اینجا سوائه بس عظیم پیچیده در میان است و آن اینست که
جماعه نهاد و سه فرقه کلمه گو هستند و هر کدامی ازینها مجلس حدیث شریف قبول دارند سوال
اینست که هر یکی ازین نهاد و سه فرقه دعوائی این می کنند که فرقه نایبیه ستم ما انا علیه و اصحابی در
حق من راست است - حالاکدام کس باشد که در میان این طوائف حکم و امین شده فیصله حق

بکنند و اگر کسی فیصله بهم کند که ام فرقه باشد که علق مقصد خود آن فیصله را قبول کند پس
 میان جماعه اهل سنت و الجماعه علاجی دیگرند البته همان رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
 این مقرر کردیم که در امامون از مزج و باطل باقیمم بالتجا و زاری عرض کردیم که اگر کسی را
 صلی الله علیه و سلم تو فیصله این بهم فرمایا. دیدیم که بفضل خدا هم درین حدیث فیصله پیدا
 شد و آن جمله و سی الجماعه است و بر روایت ابو داود و احمد و لفظ جماعه در نام اهل سنت
 و الجماعه موجود است و مراد از جماعه کثرت افراد است و کثرت افراد اهل سنت و الجماعه
 نیست و مقابله بفرقه ازین فرقی است و دو بدیهی است اگر کسی را یادونه شود آدم شاری
 عالم را پیش نظرند تا حق حق شود و باطل باطل گردد بلکه افراد اهل سنت و الجماعه که یابند
 یکی از چهار مذاهب معروفه اند اگر بمقابله جمله بنقاد و دو فرقه مخوفه شوند تا هم بفضل
 الهی زیاده خوانند شد و اگر کسی گوید که مراد از جماعه در حدیث کسانی اند که بر راه
 ثواب باشند گوئند اما افراد کم باشد چنانچه بعضی محرمین همین گمان دارند گوئیم
 که فیصله این قصه باز هم رسول مقبول صلی الله علیه و سلم در حدیث دیگر فرموده است که مراد
 از لفظ جماعه کثرت است و آن اینست عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان الله لا یجمع اُمَّتی اوقال محمد علی صلواته و
 ید الله علی الخصاصه و من شد شد فی الناس رواه الترمذی بازم هم اگر
 دیگری را فرود آید و گوید درین حدیث شریف هم اگر بلفظ اجتماع ائمه و لفظ جماعه
 است اما باز هم تصریح بکثرت افراد نیست گوئیم و عنده رضی الله عنهما قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اتبعوا السواد الاعظم فانه من شد شد فی النار رواه ابن ماجه
 من حدیث انس ربه مشکوة و حدیث ام طهین جبل قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ان الشیطان ذئب الانسان کذئب الغنم یاخذ الشاة
 القاصیه و ایاکم و الثعالب و علیکم بالجماعه و العامه رواه
 احمد و عن ابی یوسف رواه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من
 فارق الجماعه فقد قلع ربقه الاسلام عن عفته
 رواه احمد و ابودود و مشکوة لفظ سواد اعظم و عامه تصریح است بکثرت
 افراد و کثرت افراد در مقایله جمیع فرقی ائمه مراد اهل سنت و الجماعت راست -

